

نفاق از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

نهلا غروی نائینی *

شهرزاد غروی الخوانساری **

چکیده: نفاق که به معنای دو رویی و یکسان نبودن در عقیده و عمل است، یکی از مشکلات جوامع دینداری بوده و هست. تا زمانی که انسان فریفته جاه‌طلبی، هوی و هوس، جلب منفعت خویش است و خدا و دین را اصل نمی‌داند، گرفتار مشکلاتی است که اگر خودسازی نکند از آنها رها نمی‌شود. علی بن ابی طالب علیه السلام، برادر و دست پرورده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سخنان گهربار و آموزنده در مسایل اعتقادی، عملی و اخلاقی دارد، در لابلای برخی سخنان و خطبه‌هایش صفات منافق و ریشه‌های نفاق را که جامعه همزمان آن حضرت به شدت گرفتار آن بود، بیان فرموده است. در این بررسی برآنیم تا خصوصیات منافق و ریشه‌های نفاق را بهتر بشناسیم و با کلمات آن حضرت در معرفی نفاق بیشتر آشنا شویم.

کلیدواژه‌ها: امیرالمؤمنین علیه السلام / نفاق

مقدمه

واژه نفاق از واژه‌های قرآنی است و خداوند متعال در سوره بقره چگونگی حال منافقان را مطرح می‌فرماید. در سوره منافقون نیز مطالبی درباره این دسته از مردم بیان داشته است، زیرا نفاق پیوسته جامعه مؤمنان را تهدید می‌کرده است. به ویژه امروزه که

* - دانشیار دانشگاه تربیت مدرس. ** - کارشناس ارشد رشته علوم قرآن و حدیث.

مادیات و ابزار فریبنده بیش از پیش توسعه یافته و علاقمندی به آنها گسترش می‌یابد، بیش از گذشته بر تعداد منافقان افزوده شده است؛ پس باید بر ویژگی‌های منافق و صفات آنها و اثرات نفاق آگاهی یابیم و اگر خواستار سلامت روانی خویش و جامعه هستیم، با شناخت زمینه‌های نفاق در رفع آن بکوشیم.

پاگرفتن دولت مسلمانان در مدینه الرسول، چهره منافقان را آشکار ساخت و روز به روز بر تعدادشان افزوده شد. پس از واقعه غدیر خم، نفاق دامن نامدارانی از مسلمانان را نیز گرفت. پس از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنان که از سفارش‌ها و تمجیدهای آن حضرت درباره امام علی بن ابیطالب عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ و خلافت بلا فصل او پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دل خوشی نداشتند، عملاً برای جلوگیری از رهبری بحق او دست به کار شده و توطئه‌ها کردند.

احادیث و سنت رسول الله و معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَام در تبیین آیات قرآن کریم و ارائه مسیر زندگی صحیح و پسندیده، همواره راهنما و راهبر انسانها بوده‌اند. بیانات آن بزرگواران در معرفی خوبی‌ها و بدی‌ها بهترین کتاب زندگی و پس از قرآن شایسته‌ترین هادی‌اند. امیرالمؤمنین عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ آن تک سوار عرب در همه میدان‌های جنگ و زندگی؛ ادب و کلام، در خطبه‌ها، سخنرانی‌ها، کلمات کوتاه، پندها و نصیحت‌هایش، سخنان بسیار گهربار و باارزش دارد که غیر مسلمانان را نیز به تعجب واداشته است. در این مجال، برآنیم تا با دقت در گفته‌های آن حضرت، معنی نفاق و ریشه‌های آن را - که جامعه همزمان علی بن ابی طالب عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ دچار آن بود - دریابیم و با آموختن آنها خود را از ورطه نفاق و دو رویی برهانیم.



معنای نفاق

نفاق یعنی دو رویی و داشتن ظاهر و باطن مخالف هم. این آفت خطرناک، شرافت و ارزش انسان را برباد می‌دهد و سقوط اخلاقی او را به همراه دارد. بروز نفاق، جامعه را آشفته می‌سازد و از هم می‌پاشد. زیرا مانع بزرگ همدلی و همسویی و همکاری افراد است.

این واژه در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام برادر شرک به خدا^(۱) و برادر و همزاد کفر^(۲) معرفی شده است. بنابراین می توان گفت: تمام آثار سوئی که بر شرک و کفر به خدای تعالی مترتب است^(۳)، در نتیجه نفاق نیز حاصل می شود.

حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام می فرماید: **الإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ، وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْعَمَلُ، وَالْعَمَلُ هُوَ الْأَدَاءُ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمْ يَأْخُذْ دِينَهُ عَنْ رَأْيِهِ، وَلَكِنْ أَتَاهُ عَنْ رَبِّهِ وَ أَخَذَ بِهِ. إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَرَى يَقِينُهُ فِي عَمَلِهِ، وَالْكَافِرُ يَرَى انْكَارُهُ فِي عَمَلِهِ. فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا عَرَفُوا أَمْرَ رَبِّهِمْ، فَأَعْتَبَرُوا انْكَارَ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ بِأَعْمَالِهِمْ الْحَبِيبَةِ^(۴).**..اسلام هر فرد منوط به تسلیم بودن اوست، و تسلیم همان یقین داشتن و یقین داشتن همان تصدیق کردن و تصدیق همان اقرار نمودن و اقرار همان عمل کردن و عمل همان بجای آوردن است. شخص مؤمن دینش را از نظرورای خود نمی گیرد، بلکه دینش از نزد پروردگارش آمده و او دینش را از حق تعالی می گیرد. یقین مؤمن در عملش نمایان است و انکار کافر در عملش هویداست. قسم به آنکه جانم در دست اوست، فرمان پروردگارش را نشناختند(نفهمیدند)؛ حال که چنین است، از اعمال زشت و خبیث کافران و منافقان عبرت بگیرید.

با این اوصاف، مسلم است که منافق در حیات اُخروی (برخلاف حیات دنیوی) از گروه مؤمنان جدا خواهد بود. و زمانی که بیماری نفاق در فرد به حدی برسد که ظاهرش را وسیله خدعه و نیرنگ نسبت به خدا و دیگران قرار دهد، خداوند نیز بر قلب چنین کسی مهر می زند. بدین ترتیب چنین کسی مصداق آیه شریفه (جاثیه، ۲۳) است که می فرماید:

« آیا کسی را دیده ای که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و برگوش او و دلش مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او

۱ - خوانساری، جمال الدین، شرح غررالحکم و دررالکلم، جلد ۱، چاپ پنجم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ هـ ش، صفحه ۱۳۰، حدیث ۴۸۳. ۲ - همان، صفحه ۱۹۱، حدیث ۷۳۷. ۳ - مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۱۱. ۴ - مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۱۱.

را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟»

پایه‌های نفاق

امیرالمؤمنین علیه السلام پایه‌های نفاق را چنین می‌شناساند: **والتُّفَاقُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الْهُوَى، وَالْهُوَيْنَا، وَالْحَفِیْظَةِ، وَالطَّمَعِ... نفاق بر چهار پایه برپاست: بر هوا و هوس، سهل‌انگاری، خشم ورزی و طمع...**

امام علیه السلام هر یک از موارد را چنین توضیح می‌دهند:

الف) فالهوی علی أربع شعب: علی البغی و العدوان و الشهوة و الطغیان ... هوی و هوس بر چهار شاخه برپاست که موجب تمایل انسان به ظلم و ستم، تجاوز، شهوت‌رانی و سرکشی (نافرمانی و دشمنی) می‌شود.

ب) و الهوینا علی أربع شعب: علی الغرّة و الأمل و الهیبة و الماطلة... سهل‌انگاری که سبب فریب خوردن انسان و غفلت از شیطان، پرداختن به آرزوهای کوچک و بزرگ، ترسیدن از غیرخدا و امروز و فردا کردن در محاسبه نفس است.

ج) و الحفیظة علی أربع شعب: علی الکبر و الفخر و الحمیة و العصبیة... خشم‌ورزی در رابطه با کبر و غروری که منافق را در بر گرفته است، نیز در راستای تفاخر وی به اصل و نسب و حسب، همچنین خشم‌ورزی در جهت اصرار بر گناهان و خشم‌ورزی در تعصب بر عقاید باطل و نادرست.

د) و الطمع علی أربع شعب: الفرح و المرح و اللجاجة و التکاثر... طمع برای دستیابی به شادی و مسرت بیشتر در دنیا، طمع در کامیاب شدن از حس تبختر که در حالت خودپسندی و تکبر شکل می‌گیرد، طمع در جهت لجاجت و سرسختی برای آنکه رأی و نظرش غالب شود و نیز طمع در راه فزون‌طلبی. (۱)

نفاق از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام



۱- کلینی رازی، ابوجعفر محمد، اصول کافی، ترجمه و شرح: هاشم رسولی محلاتی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة، ۱۳۶۴ هـ ش، ج ۴، ص ۱۰۷-۱۱۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۹۱؛ صدوق، الخصال، ص ۱۱۱.

آن حضرت عليه السلام نخستین ستونی را که نفاق بر آن پایه گذاری می شود، هوی و هوس، قرار دادند و سپس با چهار مفهوم محدوده آن را تعیین کردند. یکی آنکه هوی و هوس موجب تمایل انسان به ظلم و ستم می شود. ظلم به مفهوم نهادن چیزی در غیر موضع و جای نامناسب است و ظالم کسی است که زیاد مرتکب ظلم می شود. آن کس که از جاذبه حق منحرف می شود و در طریق عدالت نیست، خواهان آن می شود که به دیگران زور بگوید و با شکستن حریم قانونی و انسانی آنان، پاسخگوی هوی و هوس خود باشد. پس خواه ناخواه به حقوق دیگران نیز تجاوز می کند. در عین حال هوی و هوس راهنمای او در بهره‌مندی از لذائد جسمانی به صورتی بی‌مهابا می شود و به او فرمان می دهد در این معنا پای از حد تعادل فراتر نهد. چنین کسی وقتی عنان اختیارش را به هوی و هوس سپرد، خواسته و ناخواسته مبتلا به سرکشی و عصیان‌گری در تجاوز به تمامی حدود الهی گشته است.

طبق فرمایش امیرالمؤمنین عليه السلام سهل‌انگاری، دومین پایه و ستون نفاق است. امام عليه السلام چهارچوب سهل‌انگاری را با چهار مفهوم دیگر معین نمودند، از جمله سهل‌انگاری در فریب خوردن انسان.

عمل ریائی آن عملی خواهد بود که در انجام آن، نیتی غیر از تقرب خداوند مدنظر است. مسلماً چنین عملی در بردارنده معنای نفاق است و ثمره‌ای جز شرک خفی ندارد، همچنانکه امام صادق عليه السلام فرمود: لَا تَرَاءُ بِعَمَلِكَ مَنْ لَا يُحِبُّي وَلَا يُمِيتُ، وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً، وَ الرَّيَاءُ شَجَرَةٌ لَا تُثْمِرُ إِلَّا الشُّرْكَ الْخَفِيُّ، وَ أَضْلَاهَا النَّفَاقُ^(۱).

پایه سوم از ستونهای نفاق، خشم‌ورزی تعیین شده است. اصولاً خشم سبب انحراف طبع انسان از مجاری سالم آن است. زمانی که غضب بر ارکان وجودی انسان استیلا یافت، سر تا پای او را به بند می‌کشد، چراغ عقل را خاموش می‌کند و قدرت ادراک و تمیز را از انسان ساقط می‌نماید. در این هنگام چه بسا اعمالی از انسان خشمگین و غضبناک سرزند که در حالت عادی حتی تصورش را نمی‌کند و حاضر نیست مرتکب آن

شود. و خشمی که نفاق بر آن سوار است در چهار جهت نمودار می‌شود. یکی خشم و غضب در رابطه با کبر و غروری که منافق را فرا گرفته است. منظور از کبر و غرور، آن حالتی است که منافق خود را محور محبت و دلسوزی و دوستی بداند، بدان سان که اگر به تمام عالم و آدم ستم روا شد، او را گزند نباشد. و همواره به خیال موهوم خود بدی‌هایش را احسان و بخل و دریغ‌کاری‌اش را جود و سخاء قلمداد کند. پس زمانی که به ساحت دروغین این افکار بی‌احترامی شود، خشم و غضبش می‌جوشد. دیگری خشم و غضب منافق در راستای تفاخرش به اصل و نسب و حسب اوست. و دیگری خشم و غضب در راستای اصرار بر گناهان و یا تعصب بر عقاید باطل و نادرست است. موارد فوق، به خوبی بر عرب جاهلی قابل انطباق است.

چهارمین پایه نفاق، طبق فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) طمع است. یعنی آن تمایل شوم افراطی که از نیروی خطرناک شهوت سرچشمه می‌گیرد، سبب تیره‌روزی و بدبختی هر انسانی می‌گردد و صحنه زندگی او را به یک میدان نبرد و تنازع مبدل می‌سازد. نبردی که در جریان آن فرد حاضر می‌شود تمامی ملکات اخلاقی‌اش را زیر پا گذارد تا به هدفش نائل آید.

اما این که منافق دقیقاً در چه جهاتی طمعکار است، امام (علیه السلام) چهار جهت را معین فرمودند. یکی طمع منافق برای دستیابی به شادی و مسرت بیشتر در دنیا. و این در حالی است که مسرت و محنت، هر یک به نوبه خود قسمتی از زندگی انسان را فرا می‌گیرد و هر یک از فقیر و توانگر به فراخور حال خود از ملالت و اندوه بهره‌ای دارد، ولی منافق در دستیابی به شادی و مسرت بیشتر و فرار از ملال و اندوه زندگی مرتکب رذایل اخلاقی می‌شود. دیگری طمع منافق در کامیاب شدن از حس تبختر است.

در کلامی دیگر، امام المتقین (علیه السلام)، پایه نفاق را چنین بیان می‌فرماید: **نِفَاقُ الْمَرْءِ مِنْ دُلِّ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ. نفاق مرد، از خواری است که در نفس خود می‌یابد** (۱).

مراد، مذمت این معنا است که نفاق و عدم موافقت باطن فرد با ظاهرش در اظهار

دوستی و محبت، از آنجا ناشی می‌شود که آدمی در نفس و ذات خود، ذلت و خواری بیابد. و آن کس که نفس خود را شریف و بلند مرتبه دانست، نفاق را بر خود ننگ و عار می‌داند. به عبارتی منافق مجبور است برخلاف میل خود، تواضع، مداهنه و کوچکی کند.

زشتی نفاق

منافق با داشتن رذایل اخلاقی فراوان، از صدق و راستی و جمال و زیبایی اخلاقی بی‌بهره است. و کسی که فاقد هرگونه مزایای معنوی است، هرگز نمی‌تواند مزیت‌آفرین باشد و زیبایی و نیکی را به دیگران منتقل سازد. منافق، سخنش را به محبت و دوستی می‌آراید، ولی درونش منجلابی از زشتی و پلیدی است، پس با وجود تمام تصنعات و به شکلی ناخودآگاه، ظاهرش از آن زشتی و پلیدی نشانی خواهد داشت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مَا أَفْحَحَ بِالْإِنْسَانِ أَنْ يَكُونَ ذَاوَجْهَيْنِ. چه زشت است برای آدمی که دورو (صاحب دورو) باشد. یعنی با مردم به نفاق رفتار کند و ظاهر و باطنش با هم موافق نباشد ^(۱). آنچه بیش از همه چهره نفاق را در نزد انسان کریه و زشت می‌سازد، بی‌آبرویی انسان دورو نزد حق تعالی است، زیرا که فرمود:

إِيَّاكَ وَ النِّفَاقَ فَإِنَّ ذَاالْوَجْهَيْنِ لَا يَكُونُ وَجْهًا عِنْدَ اللَّهِ. بر توست، دوری از نفاق با مردم، زیرا انسان دورو، نزد خدا منزلی ندارد. ^(۲)

ایمان منافق

علی علیه السلام ایمان منافقان را چنین توصیف می‌فرماید:
وَلِلْإِيمَانِ حَالَاتٌ وَ مَنَازِلٌ يَطُولُ شَرْحُهَا، وَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ الْإِيمَانَ قَدْ يَكُونُ عَلَى وَجْهَيْنِ: إِيْمَانٌ بِالْقَلْبِ وَ إِيْمَانٌ بِاللِّسَانِ، كَمَا كَانَ إِيْمَانُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا قَهَرَهُمْ بِالسَّيْفِ، وَ

۱- همان، جلد ۶، ص ۹۷، حدیث ۹۶۶۳.

۲- همان جلد ۲، ص ۳۰۴، حدیث ۲۶۹۴.

شَمَلَهُمُ الْخَوْفُ، فَآيَهُمْ آمَنُوا بِالْإِسْنَتِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمِنُوا قُلُوبُهُمْ، فَالْإِيمَانُ بِالْقَلْبِ وَ هُوَ التَّسْلِيمُ لِلرَّبِّ... (۱)

و ایمان حالات و مراتبی دارد که شرح آن طولانی است، از جمله این که ایمان دو وجه دارد: ایمان به قلب و ایمان به زبان، همچون ایمان منافقان در زمان رسول خدا ﷺ که چون با شمشیر مغلوبشان کرد و آنان امنیت خود را از دست دادند، به زبان هایشان ایمان آوردند ولی دل‌هایشان ایمان نیاورد. ایمان با قلب عبارت است از تسلیم در برابر پروردگار...

امیرالمؤمنین علیه السلام به روشنی بیان فرمودند که لازمه ایمان قلبی آن است که انسان عملاً از فرمان خداوند سر برنتابد. این در حالی است که منافقان عهد و پیمان رسول خدا ﷺ - پذیرش ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام - را که لازمه هدایت بود، شکستند و برای غصب آن توطئه‌ها کردند.

خصوصیات منافق

درباره ویژگی‌های منافق، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «وَالْمُنَافِقُ إِذَا نَظَرَ لَهَا، وَإِذَا سَكَتَ سَهَا، وَإِذَا تَكَلَّمَ لَعَا، وَإِذَا أَسْتَعْنَى طَعَا، وَإِذَا أَصَابَتْهُ شِدَّةٌ صَغَا. فَهُوَ قَرِيبُ السَّخَطِ، بَعِيدُ الرِّضَى، يَسْخَطُ عَلَى اللَّهِ الْيَسِيرَ، وَلَا يُرْضِيهِ الْكَثِيرَ. يَتَوَى كَثِيراً مِنَ الشَّرِّ وَ يَعْمَلُ بِطَائِفَةٍ مِنْهُ، وَ يَتَلَهَّفُ عَلَى مَا فَاتَهُ مِنَ الشَّرِّ كَيْفَ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ» (۲). منافق، نگاهش به منظور سرگرمی، و سکوتش از غفلت و بی‌دقتی، و سخن گفتنش بیهوده‌گویی است. وقتی بی‌نیاز شود، سرکشی پیشه کند. وقتی به سختی گرفتار آید، جزع و اظهار بی‌تابی کند. زود به خشم آید، دیر رضایت دهد، به آسانی بر خدا خشمگین شود. عطای زیاد الهی او را راضی نسازد. شر زیادی را نیت می‌کند، برخی از آن را به عمل می‌رساند و بر شری که از دست او رفته، حسرت می‌خورد که چگونه بدان عمل نکرده است.

در حدیث فوق، بی‌نیازی و تمکن مالی و مادی را از عوامل سرکشی منافق می‌داند.

این از گرفتاری‌های بزرگ بشر است که با اندک قوت و قدرتی در مال و فرزندان یا در علم و توانایی عقلی و ... چنان بر خود غره شود که اعطاکننده اصلی تمام آن نعمات را به دست فراموشی بسپارد. نیز منافق به گاه سختی، جزع و فزع فراوان می‌کند و - العیاذ بالله - خداوند را مقصّر و عامل اصلی مشکلاتش می‌داند. در حالی که سختی‌ها و گرفتاری‌ها، مشکلات و مصائب و در یک کلام، «ابتلائات»، بنابر حکمت بی‌انتهای خدای تبارک و تعالی قرار داده شده است، تا معادن وجودی انسان صیقل یابد و صدق و اخلاص وی در عبادت و بندگی آشکارتر شود.

علی‌علیه السلام از قول رسول خدا ﷺ در نامه‌ای نوشته است :

«أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ مُنَافِقًا عَلِيمَ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَعْمَلُ مَا تُنْكِرُونَ»^(۱). بر شما می‌ترسم از منافقی که می‌داند چگونه سخن بگوید. آنچه را که می‌پسندید، می‌گوید و بدان چه نمی‌پسندید عمل می‌کند. در همین نامه امام علی‌علیه السلام معاویه را از نمونه‌های تناقض در گفتار و کردار و «منافق ابن المنافق» معرفی کردند و به مردم هشدار دادند که مبادا به زبان پیر نیرنگ او فریفته شوند، تا جایی که امام ضلالت را در جای امام هدایت بنشانند که همین مایه هلاکت قطعی امت است.

در کلام دیگر، امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام می‌فرماید: فَأَعْتَبِرُوا إِنْكَارَ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ بِأَعْمَالِهِمُ الْحَيَّةِ^(۲). از انکار کافران و منافقان به وسیله اعمال زشتشان، پند گیرید.

آن حضرت در مقایسه میان زبان فرد مؤمن با فرد منافق می‌فرماید: ...و أَنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ وَ أَنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ. لَأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ، فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبَدَاهُ وَ إِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ وَ أَنَّ الْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ، لَا يَدْرِي مَاذَا لَهُ وَ مَاذَا عَلَيْهِ، وَ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ.^(۳)

۱- بحارالانوار، جلد ۱، ص ۱۱۰. ۲- بحارالانوار، جلد ۶۵، ص ۳۱۱.

۳- شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ چهاردهم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ه ش، ص ۱۸۱.

همانا زبانِ مرد با ایمان در پس دل اوست - و آن چه گوید در گرو ایمان است - و دل منافق از پس زبان اوست - و هر چه بر زبان راند بر او تاوان است - چه، مرد با ایمان چون خواهد سخنی بر زبان آورد، در آن نیک بیندیشد. اگر نیک است، آشکارش کند، و اگر بد است پنهانش دارد. و منافق می‌گوید آنچه بر زبانش آید، و نمی‌داند چه به سود اوست و چه او را نشاید. و رسول خدا ﷺ فرمود: «ایمان بنده‌ای استوار نگردد تا دل او استوار نشود، و دل او استوار نشود تا زبان او استوار نگردد.» ...

در همین زمینه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لسانه كالشهد و لكن قلبه سجن للحقد» زبان او مانند شاهد است (یعنی غسل) ولیکن دلش زندانی برای حقد (یعنی کینه) است. یعنی شیرین زبان است اما کینه توز. (۱)

آن حضرت علیه السلام در خطبه ۱۹۴ نهج البلاغه در مورد منافقان می‌فرماید: ... قُلُوبُهُمْ ذَوِيَّةٌ وَ صِفَاهُمْ نَقِيَّةٌ. يَمُشُونَ الْحَفَاءَ، وَ يَدْبُونَ الضَّرَاءَ. وَ صَفُهُمْ دَوَاءٌ، وَ ذِكْرُهُمْ شِفَاءٌ وَ فِعْلُهُم الدَّاءُ الْعِيَاءُ...

... درونشان بیمار است و برونشان پاک، پوشیده می‌روند، چون خزنده‌ای زیانمند و زهرناک، و صفشان داروست و گفتارشان بهبود جان و کردارشان درد بی‌درمان ...

و یا در موارد دیگری فرموده‌اند: الْمُنَافِقُ لِسَانُهُ يَسْرُ وَ قَلْبُهُ يَضُرُّ. منافق زبانش شاد می‌کند، و دلش زیان می‌رساند (و این تأکیدی بر جمله «المنافقُ مَكْرُورٌ، مَضْرُورٌ، مرتاب» است). (۲)

... إِنْ سَأَلُوا الْحَفْوَاءَ، وَإِنْ عَدَلُوا كَشَفُوا وَإِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا...

... اگر بخواهند بستهند و اگر ملامت کنند، پرده‌داری کنند، و اگر داوری کنند، اسراف و رزند ...

در همین موضوع، سخن رسول خدا ﷺ در مورد علامت منافق قابل توجه است که فرمودند: و اما علامةُ المنافقِ فأزبعتُ: فاجرٌ دخله، يخالفُ لسانه قلبه، و قوله فعله، و سريرته

۱ - شرح غررالحکم جلد ۵، ص ۱۲۵، حدیث ۷۶۱۸.

۲ - همان، جلد ۲، ص ۶، حدیث ۱۵۷۶.

عَلَانِيَتُهُ. فَوَيْلٌ لِّلْمُنَافِقِ مِنَ النَّارِ. (۱)

و اما علامت منافق چهار چیز است: ضمیرش همه فسق و فجور است، زبان او برخلاف قلب او، و قول او برخلاف فعل او، درون و باطنش برخلاف ظاهر او است، پس وای بر منافق از آتش جهنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره دوستی و رفاقت منافقان می فرماید: مَنْ كَثُرَ نِفَاقُهُ لَمْ يُعْرِفْ وَفَاقُهُ. (۲) هر آن کس که نفاق او بسیار باشد، وفاق او دانسته نمی شود. کسی که نفاق او بسیار باشد (در ظاهر با کسی اظهار دوستی کند و در باطن چنان نباشد) و مردم این معنا را از او دریافته باشند، در آن هنگام که بخواهد با کسی واقعاً دوستی کند و موافق باشد، دیگر کسی بر او اعتماد نمی کند و این چنین، تمام آثار و نشانه های دوستی او را به حساب نفاق او می گذارند. و معلوم نیست با چه چیز و چه کس موافق و با چه چیز و چه کس مخالف است. هم چنان که فرمود: شُكْرُ الْمُنَافِقِ لَا يَتَجَاوَزُ لِسَانَهُ (۳). شکر (سپاسگزاری) منافق، از زبان او فراتر نمی رود.

تنها به زبان شکری می گوید و شکر او به دل و ارکان دیگر سرایت نمی کند، زیرا که او را در دل اعتقادی نباشد، و اگر به ارکان دیگر عبادتی کند، چون او اعتقادی ندارد، به مجرد ظاهر و صورت آن است. و شکر او عبادت نیست بلکه محض وزر و عصیان است، و آن در حقیقت شکر زبانی نباشد، بلکه شکر بودن آن به مجرد لفظی است که بر زبان می راند.

از دیگر صفات منافق، خودبزرگ بینی و تملق گویی او نسبت به خودش است:
الْمُنَافِقُ لِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ وَعَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ. منافق نسبت به خودش تملق گویی و غلّ و غش می کند و بر مردم طعنه زننده است. (۴)

به عبارتی می توان گفت: منافق به خودش دروغ می گوید و بر وجدان خویش سرپوش

۱- بحار الانوار، جلد ۱، ص ۱۲۰-۱۲۲.

۲- شرح غررالحکم، جلد ۵، ص ۲۳۵، حدیث ۸۱۳۶

۳- همان، جلد ۴، صص ۱۵۹-۱۶۰، حدیث ۵۶۶۲.

۴- همان، جلد ۲، ص ۱۰۹، حدیث ۲۰۰۸.

می‌گذارد. در حالی که فقط گناهان و بدی‌های دیگران را می‌بیند و با افشای آن، مردم را به باد استهزاء و تحقیر می‌گیرد.

الْمُنَافِقُ وَفِجْ عَيْبٍ مُتَمَلِّقٌ شَقِيٌّ. (۱) منافق گستاخ و بی‌شرم، سفیه و سبک مغز، تملق‌کننده و بدبخت است. (و تملق آن است که به زبان اظهار دوستی و یک جهتی کند و در دل چنین نباشد). حدیث دیگر، مبین شک و تردید دائمی است که روح و جان منافق را می‌آزارد: كُلُّ مُنَافِقٍ مُرِيْبٌ. هر منافقی در شک و تردید است. (۲)

منافق به اقتضای روشی که در پیش گرفته، همواره دچار تزلزل و اضطراب است. اضطراب او ناشی از آن است که فکر می‌کند اگر اهل ایمان بر اهل کفر پیروز شوند و ظفر یابند، برخلاف خواسته باطنی اوست. و اگر با اهل ایمان مخالفت نکند، ممکن است هم‌کیشان کافر او از او برنجند و او را رسوا سازند. اگر اهل کفر بر اهل ایمان پیروز شوند، مجبور خواهد شد با کفار همراهی کند. به علاوه نگران است که این پیروزی دیری نپاید، پیوسته در حالت شک و تردید و بدگمانی و نگرانی است. در حدیث دیگری امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

الْمُنَافِقُ مَكْرُورٌ مُضِرٌّ مُرْتَابٌ. منافق، بسیار مکرکننده و زیان رساننده و بدگمان است. (۳) از نشانه‌های منافق آن است که نسبت به مؤمنان بدگمان باشد، به آنان بسیار زیان رساند و با آنان مکر کند. و چه بسا به خاطر مکر او مؤمنان نیز نسبت به او بدگمانند. همچنان که در خطبه ۱۹۴ نهج البلاغه می‌فرماید:

... يَتَلَوْنُ أَلْوَانًا وَيَقْتُنُونَ اِفْتِنَانًا وَيَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ، وَيَرْضِدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْضَادٍ...
... پی در پی رنگ می‌پذیرند و راهی را نیموده راه دیگری می‌گیرند، هر وسیلتی را برای گمراهیتان برمی‌گزینند، و از هر سو بر سر راهتان می‌نشینند.

در ادامه خطبه در وصف منافقان آمده است که به هنگام طمع خود را نوید نمایند.

۱- همان، جلد ۲، ص ۶۴، حدیث ۱۸۵۳.

۲- همان، جلد ۴، ص ۵۲۹، حدیث ۶۸۵۵.

۳- همان، جلد ۱، ص ۳۴۰، حدیث ۱۲۸۹.

برای نزدیکتر شدن به طمع و آز خود، تظاهر به نومیدی کنند و ناامیدی و بی‌نیازی به مال مردم را وسیله رسیدن به هدفشان قرار دهند.

... يَقُولُونَ فَيَسْمُوهُنَّ، وَ يَصِفُونَ فَيَمُوهُنَّ، قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ وَ أَضَلُّوا الْمُصِيقَ... ... می‌گویند و به خلاف حق تقریر می‌کنند، و می‌ستایند و تزویر می‌کنند. راه - باطل - را - بر پیروان خود - آسان نمایند، - و آنان را - در پیچ و خمهای سرگردان... (۱)

دشمنی با علی بن ابی طالب عليه السلام معرف چهره نفاق

از آنجا که منافق، به ظاهر ایمان (اسلام) آورده بود، لکن در باطن ایمانی نداشت، با یگرفتن جامعه مسلمانان در شهر مدینه، منافقان ظهور یافتند و روز به روز، به سبب ضعف ایمان و دنیاپرستی بر تعدادشان افزوده شد. خصوصاً پس از واقعه غدیر و معرفی حضرتش به عنوان جانشین پیامبر و ولی و سرپرست مسلمانان، آنها که تحمل این برتری را نداشتند و به دنبال قدرت طلبی بودند، نقشه‌ها ریختند و نفاق‌ها بروز دادند. بنابراین بخش مهمی از آموزه‌های حدیثی امیرالمؤمنین عليه السلام در مورد مسئله نفاق، به وقایع بعد از رحلت رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم برمی‌گردد. با مطالعه و دقت نظر در این دسته از احادیث می‌توان با اطمینان و بی‌شک و شبهه‌ای نتیجه گرفت که قصد و غرض یگانه این منافقان، آن بود که به هیچ صورتی اجازه ندهند، پس از وفات رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم، مقام خلافت مسلمین به امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب عليه السلام، وصی و جانشین برحق پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم برسد. به این ترتیب منافقان تمام نیروها و نیرونگ‌هایشان را پس از رحلت پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم متمرکز کردند تا مانع از این امر شوند. آنان به یکدیگر چنین گفتند: «آیا محمد را بس نیست که بیست سال ما را مقهور خود ساخته؟ اکنون می‌خواهد، اهل بیتش را برگردن ما سوار کند؟ اگر محمد کشته شود یا بمیرد، البته آن (خلافت) را از اهل بیت او خواهیم گرفت، سپس هرگز به ایشان باز نخواهیم گرداند.» (۲)

۱ - شرح غررالحکم، جلد ۱، صفحه ۳۰۲، حدیث ۱۱۵۶.

۲ - عن ابی جعفر عليه السلام قال: و قال أعداء الله أولياء الشيطان أهل التكذيب و الإنكار: «قل ما أسألکم علیه من أجر

از این روی، در روایات از روز «غدیر خم»، با عنوان «روز جدایی ایمان از نفاق، روز آزمایش سخت بندگان، روز آشکار شدن کینه‌ها و امور پنهانی سینه‌ها»^(۱) یاد شده است، همچنان که رسول خدا ﷺ نیز بارها و بارها و به مناسبت‌های مختلف، شخص امیرالمؤمنین علیه السلام را معیار جدایی مؤمنان از منافقان لقب دادند. قال رسول الله ﷺ: علی بن ابی طالب محنة للعالم، به یُمیز الله المنافقین من المؤمنین^(۲) و همواره به مناسبت‌های مختلفی می‌فرمودند: «او (علی) را دوست نمی‌دارد مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد مگر منافق»^(۳). قال رسول الله ﷺ: ان الله جل جلاله جعل علیاً علماً بین الایمان و النفاق، فمن أحبه كان مؤمناً و من أبغضه كان منافقاً.^(۴) و قال رسول الله ﷺ: أبشر یا علی فآته لا یحبک منافق و لا یبغضک مؤمن.^(۵)

حقد و کینه و عداوت منافقان در حجة الوداع و زمان نزول مقام ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب خداوند، به اوج خود رسیده بود و در فضای آن روزگار از هر سو به مشام می‌رسید؛ تا آنجا که پیامبر ﷺ تا دو مرتبه با فرود جبرائیل و ابلاغ فرمان مقام ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و اکمال دین، درخواست می‌نمایند تا جبرائیل بازگردد و از خداوند بخواهد، این فرمان را با وعده عصمت از مردم همراه سازد. این چنین بود که در

و ما انا من المتكلفين... فقال المنافقون عند ذلك بعضهم لبعض: أما يكفي محمداً أن يكون قهرنا عشرين (سنة) حتى يريد أن يحمل أهل بيته على رقابنا و لئن قُتِل محمد أو مات لنتزعنّها من أهل بيته ، ثم لا نعيدها فيهم أبدا... (بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۷۵ و ۱۷۶).

- ۱- ان اميرالمؤمنين عليه السلام قال في خطبة الغدير: ان هذا يوم عظيم الشأن ، ... و يوم تبيان العقود عن النفاق و الجحود، ... و يوم محنة العباد، ...، هذا يوم ابداء أحقاد الصدور و مضمرات الأمور،... (بحارالانوار، جلد ۳۷، صفحه ۱۵۵؛ مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب سروری مازندرانی، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ج ۳، ص ۴۳).
- ۲- مجلسی، بحار الانوار، جلد ۳۸، صفحه ۳۹.
- ۳- همان، جلد ۶۴، صفحه ۲۲۷؛ جلد ۳۳، صفحه ۲۸۳ الی ۲۸۵؛ جلد ۲۷، صفحه ۱۱۲ و ۱۱۳؛ جلد ۱۹، صفحه ۵۷ الی ۶۷؛ جلد ۳۹، صفحه ۲۸۶ الی ۲۸۷ و ۲۹۲ و ۲۶۶. قال رسول الله: يا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق الی يوم القيامة؛ قال رسول الله ﷺ: يا علی ... لا یحبک الا مؤمن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی.
- ۴- همان، جلد ۳۸، صفحه ۹۸.
- ۵- همان، جلد ۴۱، صفحه ۱۲۴.

مرتبه سوم، زمانی که پیامبر ﷺ به محل غدیر خم رسید، فرمان نهایی که همراه با اجابت درخواست پیامبر ﷺ بود، توسط جبرئیل علیه السلام به رسول الله ﷺ ابلاغ گردید: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتہ واللہ یعصمک من الناس» (مائدة، ۶۷) «ای رسول آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده، برسان، و اگر آن را نرسانی پیامهای خدا را نرسانده‌ای و خدا ترا از مردم حفظ می‌کند.»^(۱)

پس از واقعه غدیر، حذیفه بن یمان^(۲)، از اسماء بنت عمیس - که در زمان رحلت رسول اکرم ﷺ همسر ابوبکر بود - در اثبات ولایت بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام چنین روایت می‌کند: بعد از اینکه پیامبر ﷺ و مردم از حجة الوداع بازگشتند، گروهی در منزل ابوبکر گرد آمدند و سخن گفتند. أسماء صدای آنها را می‌شنید. آنان چنین اجماع کردند که ولایت علی را نپذیرند و خود امر خلافت را بر عهده بگیرند. آنها به سعید بن عاص گفتند که بنویسد و او صحیفه را چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما اتفق عليه الملاء من أصحاب رسول الله ﷺ ... اتفقوا جميعاً بعد أن أجهدوا في رأيهم و تشاوروا في امرهم و كتبوا هذا الصحيفة نظراً منهم الى الاسلام و أهله على غابر الأيام و باقى الدهور، ليقضى بهم من يأتي من المسلمين من بعدهم. این عهد نامه‌ای است که جمعی از اصحاب پیامبر ﷺ - پس از آنکه در رأیشان کوشیدند و در امرشان مشاوره کردند - همگی بر آن اتفاق کردند. این عهد نامه را به عنوان نظریه خودشان در اسلام و بر مسلمانان روزگاران دگر و زمان باقی الغا کردند تا هر مسلمانی پس از ایشان به آنها اقتدا کند.

.. و ان رسول الله لم يستخلف أحداً لثلاثي جری ذلك في أهليته واحد، فيكون ارثاً دون ساير المسلمين... همانا پیامبر کسی را جانشین خود تعیین نکرد تا این مطلب در یک خاندان جریان

۱ - عن ابی جعفر علیه السلام، انه قال: ... فحشى رسول الله ﷺ قومه و أهل النفاق و الشقاق أن يتفرقوا و يرجعوا الى الجاهلية و لما عرف من عداوتهم و لما تنطوى عليه انفسهم لعلی من العداوة و البغضاء، و سأل جبرائیل أن يسأل ربه العصمة من الناس ... (بحار الانوار، جلد ۳۷، صفحه ۲۰۵)

۲ - حذیفه بن الیمان العبسی، متوفای سال ۳۶ هجری از ارکان اربعه گروندگان به امیرالمؤمنین، صاحب سِر رسول الله در مورد منافقین و کسی که پیامبر ﷺ شهادت او را برابر شهادت دو تن اعلام فرمود (جامع الرواة، ج ۱ ص ۱۸۲).

نیاید و فقط میراث برای یک خانواده باشد و برای سایر مسلمانان نباشد...

انَّ ادَّعى مدَّعٍ أَنَّ الخِلافةَ لا تصلحُ إلاَّ لرجلٍ واحدٍ من بين الناس و انها مقصورة فيهِ و لا تنبغى لغيره لأنها تتلوا النبوة ؛ فقد كذَّبَ لأنَّ النبي ﷺ قال : "أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم" . و ان ادَّعى مدعى ...» در پیمان نامه آنها چنین نوشته شده بود: چنانچه فردی ادعا کند که خلافت برای کسی شایسته نیست جز یک فرد از میان مردم که خود او باشد و دیگران را نسزد، زیرا او دنباله نبوت است، بدرستی که دروغ گفته است زیرا پیامبر ﷺ فرمود: اصحاب من مانند ستارگان‌اند، به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می‌شوید.

و ان ادَّعى مدعٍ أنه مستحق للخِلافة و الامامة بقربه من رسول الله ﷺ ثم هي مقصورة عليه و على عقبه، يرثها الولد منهم عن والده، ثم هي كذلك في كل عصر و زمان لا تصلح لغيرهم، و لا ينبغى أن يكون لأحد سواهم الى أن يرث الله الأرض و من عليها، فليس له و لا لولده...^(۱) چنانچه کسی ادعا کند که به سبب خویشاوندی که دارد مستحق خلافت و امامت است و این منصب به او و فرزندان پس از او محدود است و هر فرزند از ایشان این منصب را از پدرش به ارث می‌برد و در هر دوره و زمانی چنین است و برای شخص دیگری شایسته نیست تا اینکه زمین و آنچه بر آن است به خداوند برسد. پس - خلافت - برای او و فرزندش نیست...

باید از منافق برحذر بود

در خطبه دیگری که امام علیؑ درباره منافقان سخن می‌گوید، بیان می‌دارد که چرا باید از منافقان برحذر بود. «أوصيكم عباد الله بتقوى الله و أحذركم اهل النفاق، فانهم الضالون المضلّون و الزالون المزلون، يتلونون ألواناً. يفتنون أفتتناً، و يعمدونكم بكل عماد و يرصدونكم بكل مرصاد، قلوبهم دويّة و صفائحهم نقيّة، يشون الخفاء و يدبون الصّراء، و صفهم دواء و ذكرهم شفاء و فعلهم الداء العياء،... بندگان خدا! شما را به تقوا فرا می‌خوانم و نسبت به منافقان هشدار می‌دهم که آنان گمراهند و گمراه‌کننده، خطا کارند و به خطا کاری وادارنده. پی‌درپی رنگ می‌پذیرند. راهی را نپیموده راه دیگری می‌گیرند. هر وسیلتی را برای گمراهیتان

می‌گزینند و از هر سو بر راهتان می‌نشینند. درونشان بیمار است و برونشان پاک، پوشیده می‌روند چون خزنده‌ای زیانمند و زهرناک، وصفشان داروست و گفتارشان بهبود جان و کردارشان درد بی‌درمان. رشک‌بران راحت (دیگرانند) و افزایندهٔ بلا (مردمان) و نومیدکنندهٔ امیدواران. در هر راه یکی را به خاکِ هلاک افکنده‌اند، و به هر دلی راهی برده‌اند و بر هر اندوهی اشک‌ها ریخته‌اند، و ثنای هم را به سلف فروخته‌اند و چشم در پی پاداش یکدیگر دوخته. اگر بخواهند، بستند و اگر ملامت کنند پرده‌داری کنند، و اگر داوری کنند اسراف ورزند. برابر هر حقی باطلی دارند و برابر هر راستی مایلی، و برای هر زنده‌ای قاتلی، و برای هر در کلیدی گشاینده و برای هر شب چراغ تاریکی زداینده. به هنگام طمع خود را نومید نمایند، تا بازار خویش بیارایند، و بر بهای کالاها بیفزایند. می‌گویند و به خلاف حق تقریر می‌کنند، و می‌ستایند، و تزویر می‌کنند. راه (باطل) را (بر پیروان خود) آسان نمایند (و آنان را) در پیچ و خمهای سرگردان. یاران شیطانند و زبانه‌های آتش سوزان. «آنان پیروان شیطانند و بدانید که پیروان شیطان زیانکارانند».^(۱)

نتیجه‌گیری:

بیشترین و بزرگترین صدمه‌ها و ضررها از جانب منافقان به جوامع دینی وارد شده است. منافق با داشتن ظاهری موافق با دین، بیش از دشمنان آشکار، امکان ضرر رساندن و نیرنگ زدن دارد.

مهمترین ریشه‌های نفاق، هوی و هوس، سهل‌انگاری، خشم‌ورزی و طمع است. باید از منافقان دوری کرد و به اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اوصیاء آن حضرت - که نخستین آنها علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام است - تمسک جست تا بتوان از نفاق در امان بود و منافقان را شناسایی کرد.

فهرست منابع:

- ۱- قرآن مجید، ترجمه: محمدمهدی فولادوند، چاپ سوم، تهران، دارالقرآن الکریم، ۱۳۶۷ هـ ش
- ۲- نهج البلاغه، ترجمه: سید جعفر شهیدی، چاپ دهم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ هـ
- ۳- خوانساری، جمال الدین، شرح غررالحکم و دررالکلم، ۷ جلد، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ هـ ش.
- ۴- الراغب الإصفهانی، الحسین، مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن، چاپ دوم المکتبه المرتضویه، ۱۳۶۲
- ۵- صدوق، شیخ ابوجعفر محمد، الخصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۳ هـ ق.
- ۶- کلینی الرازی، شیخ ابوجعفر محمد، اصول کافی، جلد ۴، ترجمه و شرح: هاشم رسولی محلاتی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، ۱۳۶۴ هـ ش
- ۷- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ هـ ق.